



## تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس

Arshin Adib Moghadam , *The International Politics of the Persian Gulf ; A Cultural Geology* , London & New York , Routledge , 2006.

### مقدمه

در مورد منطقه خلیج فارس، متون بسیاری به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر شده است. این متون تلاش داشته و دارند تا فهم مناسب‌تری از مشکلات و مسایل منطقه ارایه و هریک از منظری خاص یا موضوعی ویژه به مسایل منطقه اشاره کنند. بخش عمده‌ای از این مباحث، متأثر از مباحث واقع‌گرایی یا نواقع‌گرایی، نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل و نظریه‌های لیبرالی است. حتی مباحث سیاست تکوینی و هویتی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه نیز مبتنی بر نگاه مکتب نواقع‌گرایی در خصوص سیاست‌های منطقه است. لذا عمده تلاش‌های فکری پیرامون منطقه خلیج فارس در چارچوب این نظریه‌های رایج شکل گرفته و حتی نظریه‌های انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل که متأثر از بحث گرامشی و مکتب فرانکفورت به وجود آمده نیز در مورد منطقه خلیج فارس و خاورمیانه مورد بررسی و ارزیابی مستقل قرار نگرفته است. براین اساس، از یک سو مسایل و مشکلات منطقه خلیج فارس تا حد زیادی در چارچوب پارادایم‌های رایج، چشم‌انداز روشنی را برای سامان منطقه تصویر نمی‌کنند و از سوی دیگر مسایل و مشکلات چندوجهی منطقه، علایق متفکران رویکردهای جدید انتقادی در روابط بین‌الملل را برای بررسی تحولات منطقه بر نمی‌انگیزاند.

بر این اساس، فارغ از اینکه هر مطالعه جدید از تحولات منطقه، برای فهم معادلات پیچیده و کلاف سردرگم امنیت منطقه مفید خواهد بود؛ کتاب «سیاست بین‌المللی در خلیج فارس:

تبارشناسی فرهنگی»، دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را متفاوت از آثار رایج در این زمینه نموده است. این ویژگی‌ها به نقد رهیافت‌های رایج در مطالعه مباحث امنیتی منطقه خلیج فارس از یک سو و طرح رویکرد و دیدگاه جدید در مورد منطقه از سوی دیگر، حتی فراتر از نظریات انتقادی با رویکرد فرهنگی، بازمی‌گردد. این ویژگی‌ها، باعث شده تا مطالعه این کتاب برای طیفی از خوانندگان جالب توجه باشد. از یک سو، برای بسیاری از کسانی که در حوزه پسامدرن و مکاتب فرهنگی و انتقادی در حوزه علوم اجتماعی مطالعه کرده‌اند، استفاده از مفاهیم این حوزه‌ها در مطالعه بین‌المللی و منطقه‌ای مفید خواهد بود و از سوی دیگر، تحلیلی متفاوت و حتی چالش‌برانگیز برای استراتژیست‌ها و تحلیل‌گران سیاسی منطقه خواهد بود تا به ارزیابی و بررسی بهتر و بیشتر حوزه‌های مطالعاتی خود بپردازند. ویژگی بسیار مهم کتاب این است که نویسنده ضمن اینکه با رویکردهای فرهنگی به مسایل خلیج فارس می‌پردازد، این مطالعه را به حوزه راهبردها نیز منتقل می‌نماید. به عبارت دیگر، نویسنده با تأکید بر بحث ستیز و آنارشی در خلیج فارس، هر دو حوزه فرهنگی و راهبردی ستیز و آنارشی را به هم پیوند می‌زند و در عین حال، هم‌نهادی از این دو حوزه مفهومی و تجربی پدید می‌آورد (ص ۱). براین اساس، کتاب به دنبال جایگزینی نظری جدید نیست، بلکه ضمن انتقاد به رویکردهای رایج، درصدد طرح بحثی مکمل در حوزه مطالعات خلیج فارس است (ص ۱۳۵). شاید بتوان به طور دقیق‌تر اشاره نمود که این مطالعه، بیش از آنکه در حوزه علی و پوزیتیویستی قرار گیرد، نگاه تفهیمی<sup>۱</sup> به مباحث خلیج فارس دارد. بر این اساس، ابتدا بحث نظری کتاب و سپس نحوه استفاده از این چارچوب نظری در مورد تحولات منطقه بررسی می‌شود و در نهایت، به ارزیابی این رهیافت خواهیم پرداخت. قبل از ورود به بحث، ذکر دو نکته ضروری است؛ نخست اینکه دوره زمانی مطالعه کتاب از ۱۹۷۱ به بعد - بیش از سه دهه و نیم - را شامل می‌شود که از پرفراز و نشیب‌ترین دوران تحولات منطقه نظیر انقلاب، اختلافات مدنی، جنگ بین دولت‌ها، شورش‌های فراملی (ص ۵) و استقلال کشورهای منطقه بوده است. نکته دوم اینکه این تحلیل به زعم نویسنده می‌تواند خاورمیانه را نیز شامل شود، ولی در بدو امر برای تحدید حوزه بررسی، بر منطقه خلیج فارس تمرکز دارد (ص ۱).

## الف. چیستی تبارشناسی فرهنگی آنارشی

تبارشناسی مورد نظر کتاب به نوعی همان رویکرد باستان‌شناسانه<sup>۱</sup> فوکوست (ص ۵). بنابراین رویکردی انتقادی به مسایل پیرامونی دارد. از این منظر، ویژگی ابتدایی تبارشناسی، شالوده‌شکنی گفتمان‌ها و ساختارهای موجود خلیج فارس است. ویژگی دوم برخلاف ویژگی اول که هستی‌شناسانه<sup>۲</sup> است، شناخت‌شناسانه<sup>۳</sup> می‌باشد. تبارشناسی صرفاً مطالعه تاریخی پدیده‌ها نیست، بلکه نوعی بررسی ریشه‌های تاریخی و فرهنگی هویت‌ها، ایدئولوژی‌ها و هنجارهای منطقه به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، بر بستر فرهنگی منطقه تأکید دارد. ویژگی شناختاری بحث کتاب این است که مشکلات و مسایل منطقه خلیج فارس، ساختگی و مصنوع دست رهبران و نخبگان منطقه است و نه حقیقت طبیعی و مقدر. برای اینکه تبارشناسی فرهنگی وارد حوزه مطالعات راهبردی شود، نیازمند تأکید بر بحث آنارشی و جنگ است. در عین حال، آنارشی موجود در حوزه تنوع هویت‌ها، فرهنگ‌ها و رقابت میان آنهاست نه فقدان اقتداری برتر از ملت - دولت‌های منطقه. در نهایت، ویژگی سوم بحث، وجه اثباتی تبارشناسی فرهنگی است. کتاب از شالوده شکنی فراتر می‌رود و به چیستی مفهوم تبارشناسی فرهنگی آنارشی در مقابل نظریه‌ها و روال‌های موجود می‌پردازد و ویژگی‌های آن را برای بررسی بهتر مسایل منطقه پیشنهاد می‌کند.

ویژگی اول این رویکرد - انتقادی بودن بحث - در واکنش به سه جریان است: ابتدا، نظریه‌های نواقع‌گرایانی نظیر باری بوزان، شبلی نهایمی، استفان والت<sup>۴</sup> که بر آنارشی همیشگی، معماهای امنیتی، موازنه قوای منطقه‌ای (یا به تعبیر والت موازنه تهدید)، دوقطبی بودن و دیگر متغیرهای مادی تأکید دارد. دوم، نظریه‌های متأثر از مارکسیسم که بر نظریه‌های وابستگی، انعکاس ساختار سلسله‌مراتب نظام سرمایه‌داری بین‌المللی و تقسیم کار جهانی در منطقه، وابستگی‌های پیرامون و مرکز، اقتصاد سیاسی نفت و ایدئولوژی تأکید دارد و در نهایت، سنت لیبرالی را که به الگوهای متغییر سیاست داخلی، افکار عمومی، گروه‌های هم‌سود و تنش

---

1. archaeological  
 2. ontological  
 3. epistemological  
 4. Stephan Walt

نهادهای می‌پردازد، برای بررسی منطقه خلیج فارس کافی نمی‌داند (ص ۵). در عین حال، به نظر می‌رسد که تأکید کتاب بر آنارشی، پیش از آنکه با دو حوزه اخیر نسبت نزدیکی داشته باشد، در تناظر/تقابل با نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقعی‌گرایی قرار دارد. آنارشی به معنای موجود، بیانگر فقدان واحد اقتدارگرا و قاطع مرکزی فراتر از دولت‌های ملی، نه تنها مانع از ایجاد روابط مسالمت‌آمیز نیست، بلکه به خشونت و جنگ، تقدس و مشروعیت می‌بخشد (ص ۵). آنارشی مورد نظر واقع‌گرایی که در واقع آنارشی هابزی و آنارشی خودیاریگری<sup>۱</sup> است، بر اساس منطق "بکش یا کشته شو" (ص ۶) استوار است که جنگ‌آوری را به عنوان وظیفه ملی یا مذهبی تسهیل می‌سازد. به تعبیر گوردن آلپورت<sup>۲</sup>، شرایط غیرقابل جبران جنگ این است که افراد باید منتظر جنگ باشند و از قبل برای جنگیدن آماده شوند. جنگ تحت رهبری جنگ‌طلب، شکل می‌گیرد؛ به این معنی که جنگ‌ها در اذهان شروع می‌شود" (ص ۶). به عبارت دیگر، نظریه و عمل بین‌المللی به خشونت دامن می‌زند. در صورتی که خشونت ویژگی همیشگی در هیچ منطقه‌ای نخواهد بود و ساختارهای دشمنی و رقابت، شکل تقدیرگرایانه، طبیعی و گریزناپذیر منطقه خلیج فارس نیست. نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقعی‌گرایی به دنبال توجیه این نکته هستند که هنجارهای جماعتی و پیشامدرن، وضعیت ژئواستراتژیک و تشنگی مفرط غربی‌ها به منابع وسیع نفت و گاز، دور تسلسل‌وار خشونت در منطقه را پدید می‌آورد؛ اما در واقع، آنارشی تولید بشری، محصول ملت - دولت‌ها و به طور مشخص‌تر دست‌پرورده نخبگان منطقه خلیج فارس است (ص ۶۹). براین اساس، تبارشناسی فرهنگی کتاب به شالوده‌شکنی هستی‌های موجود نظری و عملی در روابط بین‌المللی و مسایل منطقه خلیج فارس نظر دارد.

ویژگی اول، رویکرد شناختاری آنارشی و جنگ در منطقه خلیج فارس را برجسته می‌سازد. به واقع، درک این مطلب که روال‌های موجود، روال‌های قابل اصلاح و جبران‌پذیر هستند، دورنمای خوش‌بینانه‌تری در مقابل نگاه بدبینانه کنونی در منطقه خلیج فارس فراهم خواهد آورد و تجربه چند دهه اخیر نیز نشان‌دهنده همین نکته است.

1. self- help anarchy

2. Gordon Allport

بر این اساس، تبارشناسی فرهنگی دو نسبیت را وارد فضای مطالعات روابط بین‌المللی و مسایل منطقه‌ای نظیر منطقه خلیج فارس نموده است. یکی نسبیت هستی‌شناسانه که واقعیت‌های تاریخی و عینی تعیین یافته در منطقه را نمی‌پذیرد و دیگر نسبیت شناختی و عقلانی که واقعیت‌های ارزشی و نظری تعیین یافته در این حوزه را به چالش می‌کشد (صص ۶-۷). از منظر تبارشناسی فرهنگی، آنا‌رشی حاصل نظم دسته‌بندی شده و از نظر اجتماعی، ساخته شده فرهنگی است. به عبارت دیگر، تفاوت‌های تاریخی در قالب‌های تاریخی بومی‌های فرهنگی بررسی می‌شود و هدف تنها نشان دادن مصنوعات، تقارن‌ها، تحریف‌ها، و نحوه انتشار تعامل بشری است (ص ۶). به واقع، این رویکرد با تأکید بر ریشه‌ها به تعبیر فوکو از یک سو نگاه تاریخی به مسایل دارد و بر نتایج واقعی و اصلی شکل‌گیری آنا‌رشی در منطقه تأکید می‌کند و از سوی دیگر، به جای کشف‌ها و تبیین‌های تک‌علتی، غایت‌های نامعین، نظام‌های ذاتی و قضایای موجه را طرح می‌کند (صص ۶-۷). بر این اساس، فرهنگ به پیروی از ارنست گلنر، اریک هابزباوم، بندیک اندرسون، و چارلز تیلی بر ساخته شده، شینی شده، نظریه‌پردازی شده و نهادی شده است. فرهنگ در تعبیر هگلی، دیالکتیکی عمل می‌کند و بین فرد، پدیدآورنده و جهان فرهنگی تأثیر متقابل وجود دارد و چهار دقیقه مهم را بر می‌شمارد؛<sup>۱</sup> برون‌گرایی؛<sup>۲</sup> به پیروی از مارکس و هگل به معنی ریزش جاری فعالیت بشری در جامعه به عنوان عمل ضروری انسان‌شناسانه<sup>۳</sup> عینی‌سازی؛<sup>۴</sup> ظهور مصنوعات فرهنگی بیرونی نظیر هنجارها، نهادها، ارزش‌ها، سنت‌ها و همچنین عینیات واقعی مشترک بین‌الذهانی<sup>۵</sup> درونی شدن؛<sup>۶</sup> درونی کردن جهان عینی توسط کارگزاران<sup>۷</sup> تأثیر ساختنی فرافکنی<sup>۸</sup> هویت‌ها، منافع و ترجیحات" (صص ۷-۸). بر این اساس، تبارشناسی فرهنگی آنا‌رشی بر پرده برداشتن از عمل‌گرایی موجود منطقه خلیج فارس و خودمختاری نسبی ذهنی و کارگزاران منطقه نظر دارد و به نوعی به جای تطابق با شرایط جاری بر تغییر آن تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، قصد کتاب با این رویکرد، فراتر رفتن

- 
1. externalisation
  2. objectification
  3. internalisation
  4. interjection

از زمینه‌ها و بسترهای موجود مورد بررسی در منطقه و طرح چارچوب‌های ذهنی و تفسیری بازیگران کلیدی منطقه خلیج فارس است.

### ب. تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس

نویسنده با روش تبارشناسی فرهنگی، درصدد پاسخ به سه پرسش اساسی است: ۱- کدام هنجارها، نهادها، ارزش‌ها، هویت‌های سیاسی و موضوع‌های فرهنگی دیگر در دوره زمانی مورد نظر غالب بودند؟ ۲- چگونه آنها توسط بازیگران سیاسی که عمدتاً دولت‌ها هستند، ابداع، تغییر، و یا کنار گذاشته می‌شوند؟ ۳- چگونه موضوع‌های فرهنگی شرایط ظهور قدرت و منافع را فراهم می‌آورند و چگونه خودشان را در ترجیحات راهبردی تجلی می‌بخشند؟ (صص ۹ و ۱۲۸). براین اساس، فصول دوم، سوم و چهارم کتاب به چهار موضوع فرهنگی و سیاست هویت در خلیج فارس در سه دهه و نیم اختصاص یافته است: ناسیونالیسم ایرانی پیش از انقلاب اسلامی و انقلابی‌گری شیعی پس از انقلاب اسلامی، پان‌عربیسم مبتنی بر باورهای یعنی در عراق زمان صدام حسین، باورهای اسلامی سنی گروه القاعده در افغانستان و منطقه و در نهایت، حضور غیرمشروع آمریکا در عراق. نویسنده معتقد است که در دوره مورد نظر در خلیج فارس، این چهار گرایش هویتی و سیاست هویت خاص، منطقه را به ستیز و چالش و آنارشی کشانده و عمدتاً ساخته دست رهبران و نخبگان این کشورها می‌باشد که برای رسیدن به قدرت و منافع خود، آنها را در ترجیحات راهبردی‌شان گنجانده‌اند. بر این اساس، برخلاف نظر واقع‌گرایان، آنارشی و نظام خودیاری هابزی نمی‌تواند علت دشمنی پایان‌ناپذیر، معضلات امنیتی پایدار و سیاست قدرت واقعی منطقه خلیج فارس را مشخص نماید. زیرا به رغم دوره کوتاه خشونت محدود در هدایت امور منطقه، تعامل بین دولت‌های منطقه بدبینی واقعی را نشان نمی‌دهد و اگر قرار بود که روال واقع‌گرایانه دنبال شود، قاعدتاً دولت‌های کوچک سواحل جنوبی خلیج فارس، امکان بقای خود را از دست می‌دادند؛ اما دولت‌های ضعیف خلیج فارس هم‌اکنون کشورهای مرفه و ثروتمند و نسبتاً امن هستند و تهدید قابل توجهی علیه امنیت خود از سوی کشورهای قدرتمند منطقه احساس نمی‌کنند (صص ۱۲۸). در

عین حال، منطقه هنوز تا تبدیل شدن به «اجتماع امنیتی»<sup>۱</sup> فاصله زیادی دارد. به عبارت دیگر، اگرچه نظم نسبتاً پایداری در خلیج فارس پدید آمده؛ اما این نظم به صلح ماندگار منجر نشده و این به خاطر باورهای خاص و هویتی منطقه است که فرصت ایجاد اعتماد و ایجاد اجماع امنیتی را از آن گرفته است (صص ۱۲۸-۱۲۹). نخبگان کشورهای منطقه با ایجاد فرهنگ رقیب منطقه‌ای و به رغم فرایندهای گذر از پسااستعمارگرایی، ساختار نهادی و مفهومی جوامع خلیج فارس به گونه‌ای بود که همچنان در بستر و زمینه استعماری به «دگرسازی» مشغول بودند. ملی‌گرایان عرب از «فارسیان غیرقابل اعتماد» و ملی‌گرایان ایرانی از «برتری طبیعی» خود بر اعراب داد سخن می‌دادند و این ذات‌گرایی یا الگوهای مفهومی مبتنی بر خودبزرگ‌بینی تک‌بعدی و چالش‌ناپذیر منجر به افول فرایند ملت‌سازی در خلیج فارس شد. این نوع نگاه که در ابتدا با نفی حاکمیت و موجودیت یکدیگر همراه بود، در نهایت به واسطه مواجهه با مشکلات بیرونی و عینی و به واسطه در خطر قرار گرفتن موجودیت و حاکمیت آنها، نخبگان این کشورها را به پذیرش «اصل حاکمیت» و «مشروعیت» برای تمام کشورهای منطقه سوق داده است. بنابراین بحث حفظ وضع موجود در دستور کار کشورها قرار گرفت و جامعه آنارشیک خلیج فارس از شرایط تشویش<sup>۲</sup> دایمی، استفاده از زور و «ترس از مرگ» گذر نمود و در عین حال، هنوز به امنیت مناسب نیز دست نیافته است (صص ۱۲۸-۱۳۰).

ایران‌گرایی پیش از انقلاب اسلامی، حاکمیت برابری برای اعراب قایل نبود و انقلاب‌گری شیعی پس از انقلاب هم درصدد گذار از حاکمیت‌های ملی و دستیابی به امت اسلامی با رهبری ایران است. پان‌عربیسم عراق، براساس مبارزه با ایران و اسرائیل جهت‌گیری شده بود. شبکه فراملی هراس‌پروری (تروریستی) القاعده، از اواخر دهه ۱۹۹۰ و در نهایت، جنگ سال ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق، همگی در چالش مستقیم با دو اصل حاکمیت و مشروعیت بودند و همین، عامل اصلی آنارشی و ستیز در منطقه می‌شود. چالش‌های هویتی و جماعتی کشورهای منطقه به واسطه فشارهای ساختاری عوامل فرهنگی جامعه بین‌المللی معاصر، باعث پذیرش دو اصل مهم «حاکمیت و مشروعیت» در منطقه شد و آرامش نسبی اولیه‌ای برای منطقه فراهم

1. security community

2. angst

آورد. عدم پذیرش این اصول در تناقض جدی با حقوق مشابه برای خود قرار خواهد گرفت. بنابراین مقررات رایج بین‌المللی و هنجارهای مستقر جهانی متأثر از ملت - دولت‌ها، باعث اجتماعی شدن واحدهای مبتنی بر هویت خاص می‌شود، بازیگران منطقه را به عوامل "عقلانی شده"<sup>۱</sup> تبدیل می‌کند و به هم‌ریختی<sup>۲</sup> بیشتر در نظام بین‌المللی می‌انجامد. (۱۳۰-۱۳۱)

تأکید بر مطالعه فرهنگی مباحث خلیج فارس، جدا از بررسی واقعی‌تر آنچه روی داده، امکانی برای گذر از روال‌های نامناسب گذشته را نیز فراهم می‌سازد. پذیرش فرهنگ سیاسی بین‌المللی، زمینه را برای پایان زندگی جماعتی<sup>۳</sup> در نظام بین‌المللی، تغییر فرهنگ آنارشیک به سوی روابط مسالمت‌آمیز و در نهایت، «اجتماع امنیتی» مهیا می‌سازد. نویسنده با اقتباس از کارهای اولیه کارل دوپیچ<sup>۴</sup>، اجتماع امنیتی را گروهی از مردم تعریف می‌کند که راه همگرایی را تا درجه‌ای پیمودند که «اطمینان واقعی وجود دارد که اعضای اجتماع با هم درگیری فیزیکی نخواهند داشت، و اختلافات‌شان را به گونه‌ای دیگر حل می‌نمایند» (ص ۱۳۱). دوپیچ بین دو نوع اجتماع امنیتی تمایز قابل می‌شود. اجتماع امنیتی ترکیبی<sup>۵</sup> نظیر ایالات متحده آمریکا از ادغام رسمی دو یا چند واحد کوچک در یک واحد بزرگتر یا نوعی حکومت مشترک پس از آمیزش گروه‌ها، اقوام و مردمان و اجتماع امنیتی چندگانه<sup>۶</sup> به دنبال استقلال رسمی حکومت‌های خودمختار پدید می‌آید. فرایندهای ارتباطی و جریان‌ات متقابل نظیر مهاجرت، جهانگردی، تبادلات فرهنگی و آموزشی در سطح نخبگی و جامعه‌ای، باعث ایجاد وفاداری‌ها و همدلی‌های دوجانبه و احساسی مبتنی بر اعتماد می‌شود (صص ۱۳۱-۱۳۲).

محور این اندیشه، بحث ادراک ارتباطی و وابستگی متقابل است. در عین حال که ذات نظام ملت - دولت در تفکیک خود و دیگری است، این امر باید به گونه‌ای باشد که منجر به ستیز و در نهایت نفی خود نباشد. به جای ایجاد فرهنگ رقابت و دگرسازی، باید «سرنوشت مشترک» را در منطقه تعریف نمود. باید توانایی‌ها را گسترش و درک متقابل و استنباط درست

1. rationalised
2. isomorphism
3. communitarian
4. Karl Deutsch
5. amalgamated
6. pluralistic



از مسایل را در دستور کار قرار دهیم. این رویکرد با شرایط جهانی و عصر ارتباطات و جهانی‌شدن همسویی بیشتری دارد. به جای مقابله و ایستادگی ناکافی در مقابل شرایط کلی جهانی و منطقه‌ای که در نهایت باعث واگشت‌های جدی نیز می‌شود، بهتر است در عین همراهی با جریان غالب جهانی، به دنبال حفظ خود و منافع خود باشیم و این امر نه در تقابل با فرایندهای پیرامونی، بلکه در تعامل پایدار قابل حصول است. روالی غیر از این، نه تنها باعث می‌شود که کشورهای منطقه برای کسب حقوق متعارف بین‌المللی خود اقدامات بسیار نامتعارفی را طی نمایند، بلکه در شرایطی مثل عراق، بدون داشتن سلاح هسته‌ای، مورد هجوم عصبی استراتژی جنگ پیش‌دستانه<sup>۱</sup> نومحافظه‌کاران آمریکا قرار می‌گیرد.

### ب. بازاندیشی راهبردی در تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس

از نظر راهبردی، چهار موضوع را می‌توان برای بازاندیشی رهیافت تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس مطرح نمود. ابتدا موضوع را می‌توان از رابطه و تلازم بین آنارشی و جنگ مورد توجه قرار داد. نقد این رویکرد، به تبارشناسی خودیاریگر مبتنی بر نظریات واقع‌گرایانه و نواقح‌گرایانه این است که در این نظریات، تلازم و ضرورتی بین آنارشی خودیاریگر و جنگ وجود دارد. در واقع، به واسطه عدم وجود اقتدار فراملی در خلیج فارس - متأثر از نظام ملت - دولت، نوعی آنارشی در منطقه پدید می‌آید که قدرت‌های برتر را به کسب منافع بیشتر وامی‌دارد و نتیجه محتوم این وضع جنگ، درگیری، ستیز و کشمکش خواهد بود. در عین حال، خود این رهیافت هم تلازم بین آنارشی و جنگ را مطرح می‌سازد. البته مبنای شکل‌گیری آنارشی در رهیافت تبارشناسی فرهنگی، مصنوعات ایدئولوژیک ساختگی نخبگان کشورهای منطقه است و همین مصنوعات زمینه نوعی آنارشی، دگرسازی، رقابت و در نتیجه ستیز در خلیج‌فارس را پدید می‌آورد. مشکل این رهیافت، این است که تنها به ما می‌گوید که این نوع فرهنگ آنارشیک می‌تواند منجر به ستیز شود؛ اما نمی‌تواند روشن سازد که چگونه و در چه سطحی از آنارشی و بر اساس چه دلایل و منافع، آنارشی به ستیز نیل می‌کند؟ بر همین اساس، از منظر راهبردی، تغییر جهت تحلیل، شاید امکان مناسب‌تری برای فهم سازوکار

انارشی خودیاریگر و یا ستیز فراهم می‌سازد. به این معنی که با بررسی مناسب منافع و دلایل راهبردی کشورها، امکان بهتری از نوع و نحوه ستیز می‌توان فراهم نمود. در این راستا، مباحث فرهنگی در خدمت منافع راهبردی قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، نظریه‌های واقع‌گرایانه، هر گونه شرایط انارشیک را ستیزش‌زا نمی‌دانند. علاوه بر این، نظریه‌های نواقع‌گرایانه مبتنی بر وابستگی متقابل، دیگر قایل به جمع‌جبری صفر نیستند، بلکه به جمع‌جبری مضاعف اشاره دارند. بر این اساس، هدف نابودی طرف مقابل نیست، چون وجود طرف مقابل و رقیب برای کسب منافع ضروری می‌باشد. این برداشت فهم مناسب‌تری از چگونگی شروع جنگ عراق علیه ایران را ارائه می‌کند. حتی اگر بپذیریم که ایران انقلابی ادعاهای فراملی داشته است، اما به هیچ کشوری تهاجم نظامی نکرده است؛ چون اوضاع نابسامان داخلی ناشی از تغییر رژیم، این امکان را تا مدت‌ها به تعویق می‌انداخت. حتی اگر قایل به این برداشت باشیم که رژیم سیاسی جدید، درصدد انتقال هیجانات داخلی به بیرون از کشور بوده است؛ این امر در فاصله زمانی که جنگ شروع شد، مقدور نبود و در عین حال برای این اقدام، به حداقلی از تنظیمات داخلی نیاز داشت. از سوی دیگر، حتی با وجود انقلاب‌گری، نمی‌توان بدون وجود تهدید عینی اقدام به تهاجم نظامی نمود. در واقع، همان نقدی که به سیاست یکجانبه‌گرایی و اقدام پیش‌دستانه آمریکا وارد است، به اقدام عراق علیه ایران نیز می‌توان وارد نمود. در عین حال از منظر واقع‌گرایی، عراق ناراضی از قرارداد ۱۹۷۵، به دلیل موقعیت برتر ایران زمان پهلوی در زمان انعقاد قرارداد، نابسامانی‌های ناشی از شکل‌گیری انقلاب را دستاویزی برای پان‌عربیسم و اتحاد داخلی عراق به رهبری صدام نمود.<sup>۱</sup> همین بحث در مورد حمله عراق به کویت نیز صادق است. عراق به واسطه دسترسی به آبراه دریایی خلیج فارس و خروج از محدودیت دریایی، اقدام به تصرف کویت نمود و این موضوع پس از شکل‌گیری عراق، همیشه دغدغه رهبران عراق بوده است. به عبارت دیگر، این کتاب به درستی نشان می‌دهد که چگونه هیزم اختلافات به سوخت مناسب آغشته می‌شود؛ اما اگر هیزمی وجود نداشته باشد، سوختی هم ضرورت ندارد. وجود هیزم اختلاف اهمیت بیشتری دارد، زیرا با وجود آن، رهبران قادرند سوختی را

۱. داود غرایق زندگی، ایران و عراق در جنگ، نقد و بررسی، مطالعات ملی، ش. ۲۲، ۱۳۸۴

برای برافروختن آن بیابند. در عین حال که زمان جرقه و برافروختن آن را نیز با نظریه‌های واقع‌گرایانه بهتر می‌توان دریافت. این نکته ما را به موضوع دوم سوق می‌دهد.

موضوع دوم متأثر از بحث اول، به فهم و تبیین باز می‌گردد. از نظر راهبردی و بر اساس نظریه تبارشناسی فرهنگی، فقط می‌توان برخی از وجوه ایجاد اختلاف را بازشناخت و یا با برجسته‌کردن آن به حساسیت و توجه آن افزود. به عبارت دیگر، این رهیافت انتشار برخی باورهای ستیزش‌زا را بازمی‌نمایاند؛ اما دقیقاً نمی‌تواند رابطه متغییرهای مؤثر در جنگ را روشن سازد. در نظریه‌های واقع‌گرایانه، علت‌های اصلی و شتاب‌زا در ستیز بررسی می‌شود. هیزم اختلاف، علت اصلی و جرقه‌های آن عوامل شتاب‌زا و باورهای ساختگی رهبران، موتور محرک جریان است. به عبارت دیگر، رهیافت تبارشناسی فرهنگی فهم مناسب‌تری از اختلاف فراهم می‌سازد؛ اما نمی‌تواند اقداماتی را که مرحله به مرحله منجر به اختلاف می‌شود، معین کند.

برای توضیح بیشتر تفاوت فهم و تبیین، می‌توان به موضوع سوم اشاره نمود که به بحث تفاوت فهم و کاربرد مرتبط است. فرض کنیم انقلاب‌گری ایران، صدام حسین را دیکتاتور و حاکم نامشروع عراق می‌داند و بهترین راه براندازی صدام از طریق شیعیان عراق که بخش عمده جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. در مقابل، صدام به جای تحركات مرزی و اقدام به تجاوز، ضمن فشار بر شیعیان، در یک حالت فوق‌العاده امنیتی منتظر می‌ماند که آیا ایران برای بهبود اوضاع شیعیان اقدام ناصوابی انجام می‌دهد؟ اگر این امر صورت می‌گیرد، ادعاهای انقلابی‌گری ایران مجوزی برای مقابله با آن محسوب می‌شود؛ اما در مقابل، حمله نظامی عراق به ایران نشان می‌دهد که به هیچ وجه این زمینه وجود نداشته و اگر وجود داشت، عراق اقدام به تجاوز به خاک کشور ما نمی‌کرد و در مقابل، آماده جلوگیری از تجاوز ایران به ویژه در مرزهای جنوبی می‌شد. در این زمینه می‌توان حتی ادعاهای عرب‌گرایی عراق در خوزستان، در اوایل انقلاب را به عنوان امری واقع‌گرایانه در لوای ایدئولوژی دانست. ذکر یک نکته در همین جا اهمیت زیادی دارد. این مباحث که در مورد جنگ ایران و عراق مطرح شده است، هیچ‌گاه نافی هدف اصلی کتاب نیست که باید از فرایندهای پیشامدرن گذر کرد. حتی

این باور پذیرفته شده که مؤلفه‌های مدرن امکان بهتری را برای همزیستی فراهم می‌سازند. بنابراین این مباحث از بعد روشی برای بررسی نظریه اصلی کتاب مطرح شده است.

موضوع چهارم به رابطه تفسیر، زمینه و بستر بازمی‌گردد. نویسنده معتقد است که تفسیر نامناسب و ناآگاهانه نخبگان کشورهای منطقه، بدون توجه به زمینه‌ها و بسترهای امکان عملی آن، ستیز را در پی داشته است. واقع مطلب این است که تلفیق این دو بحث، توضیح بهتری از شرایط اختلاف‌برانگیز منطقه خلیج فارس پدید می‌آورد. اگر عراق تصور می‌کرد که ایران انقلابی توان مقاومت دارد، آیا تهاجم نظامی را در دستور کار قرار می‌داد؟ اگر صدام فکر می‌کرد که کویت به سادگی تصرف نمی‌شود یا ممکن است در مقابل تهاجم این کشور مقابله بین‌المللی صورت گیرد، این تهاجم صورت می‌گرفت؟ این بحث قابل قبول است که تفاسیر ایدئولوژیک کشورها در مقابل واقعیات بیرونی تعدیل، تغییر و حتی کنار گذاشته می‌شود، یعنی در تعامل با یکدیگر قابل درک است.

در مجموع، اگر این رهیافت وجه مکمل نظریات واقع‌گرایانه و نواقع‌گرایانه است و در کنار زمینه، تبیین و کاربرد قرار گیرد، روشنگر خواهد بود که هدف نویسنده کتاب هم همین است؛ اما در غیر این صورت، با مشکلاتی مواجه می‌شود. به عنوان نمونه، کاهش ابداعات ایدئولوژیک کشورهای منطقه و پذیرش بیشتر فرهنگ سیاسی بین‌المللی توسط رهبران کشورهای خلیج فارس، تضمین مناسبی برای عدم ستیز و کاربرد زور در منطقه خواهد بود. شاید ورود سلاح‌های کشتار جمعی به ویژه سلاح هسته‌ای، معادلات منطقه‌ای را متحول سازد و به ثبات یا بی‌ثباتی بیشتر منطقه دامن بزند.

همچنین به نظر می‌رسد که پذیرش فرهنگ سیاسی بین‌المللی از سر ضرورت و اجبار، تضمین مناسبی برای پایداری شرایط کنونی نباشد. به عبارت دیگر، از منظر لیبرالی، تغییر شرایط مناسب داخلی کشورها زمینه‌ساز بازتاب عقلانیت در منطقه است. این بحث از منظر فرهنگی، امکان بهتری برای جلوگیری از ستیز و اختلاف و تداوم آن را پدیدار می‌سازد. همچنین شرایط متحول بین‌المللی پس از افول قدرت نظامی شوروی و روسیه کنونی، بسیاری از مباحث مارکسیستی به ویژه در موضوع انرژی را معنادار می‌سازد و یا حمایت آمریکا از نظام‌های اقتدارگرای منطقه، فهم مناسبی از نظریات پیرامون - مرکز را نشان می‌دهد. به عبارت

دیگر، تبارشناسی فرهنگی آنارشی، آنچنانکه به ویژگی این نظریه در تناظر با واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی اشاره دارد، به مباحث لیبرالی و مارکسیستی بی‌توجه است. آیا مباحث اسلام‌گرایی در خلیج‌فارس و خاورمیانه را نمی‌توان با رویکرد پیروان گرامشی تحلیل نمود؟ با تمام این مباحث، این کتاب با نگاهی ساختاری به نوعی به ارزیابی و بازاندیشی نظریه‌ها و گفتمان‌های موجود در تحلیل مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازد. از این‌رو، کتاب حاضر برای بسیاری از متفکران روابط بین‌الملل، متخصصان مباحث فرهنگ و افراد پیرو مکاتب مختلف به ویژه در منطقه خلیج‌فارس مفید خواهد بود و پرداختن بیشتر به این مباحث در منطقه، دورنمای بهتری برای منطقه و تعامل بین محیط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را شکل می‌دهد.

دکتر داود غرایاق‌زندگی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی